

ارتفاع ما  
فریدون گیلانی  
[gilani@f-gilani.com](mailto:gilani@f-gilani.com)  
[www.f-gilani.com](http://www.f-gilani.com)

تقدیم به انجمن قلم تی چین ( تی چینو ایالت ایتالیائی زبان سوئیس ) که در پنجاهمین سالگرد ایجادش ، با حضور شاعران و نویسندگان اروپا و مسئولان PEN جهانی ، از من دعوت کرد و گذاشت تا وضع هولناک حاکم بر ایران را در متن اجلاسش به موضوعی اصلی تبدیل کنم ، شعر بخوانم و از درد و رنج و مقاومت دلیرانه ی مردم ایران بگویم . و بگویم که مردم حکومت اسلامی را نمی خواهند . و بگویم که حکومت ، گرگ تر از همیشه به جان مردم ستمدیده ایران افتاده است .

ماه مثل آفتاب راه می رود  
خواب مثل بیداری حرف می زند  
خبر آمده که گله های گرگ  
دوباره به شهرهای من ریخته اند  
و من منتظرم که در جزیره ای  
به مجمع شاعران بگویم که بچه هایم را به طناب آویخته اند

کوه چنان بر من مسلط است  
که از قله اش  
روستائی ، در اندازه ی پرنده ای کوچک براندازم می کند  
آنقدر سرم را بلند کردم  
شاید که ستیغ کوه را ببینم  
و روزی که پریدن را یاد گرفتم  
به چنان ارتفافی برسم  
که قله های بلند نتوانند به گردم برسند

فکر می کردم اگر بگذارند بزرگ شوم  
و عشق را مثل آزادی به سینه ی کوه بنویسم  
در فاصله ی میان ابرها  
جبال به آن بلندی  
از ارتفاع من حساب ببرد  
و به پرواز من حسادت کند

وقتی دلم می خواهد فواره ای باشم  
که می خواهد برخیزد و به خانه باز گردد  
نمی دانم به این بازار قدیمی چگونه نگاه کنم  
دیربست که شب هایش را  
هنوز به سرنیامده به دریاچه می ریزند  
صبح هایش را هنوز در نیامده خط می زنند  
و روی آن همه چشمی که قرن ها  
پیچ و خمش را به زبان ساده سروده اند  
خاک می ریزند

اگر این همه دغدغه نبود

می توانستم در بلندترین ساختمان بازار بایستم  
و به کوه های سربلند آلپ بگویم که البرز تنهاست  
و عشق را

در سرزمین من به گلوله بسته اند  
و من نمی توانم با لباس رسمی  
به ضیافتی بروم که دیوارهایش را  
بدون تحمل تهدید رنگ کرده اند  
و هیبت بازار قدیمی در آن کوچک شده است

نمی توان از این پله های بی شمار بالا رفت  
و حال و احوال قطاری را نپرسید  
که از ملاقات با دریاچه محرومش کرده اند  
و به عابرانش خبر نمی دهند  
که در خیابان های من  
شکفتن ممنوع شده است

نمی دانم به این بازار قدیمی چه بگویم  
وقتی که دیوارهایش را  
مثل حادثه خاموش کرده اند  
و نمی گذارند این همه کوه  
صبح ها به دیدارش بروند  
و میدان کوچکش را  
پراز بچه های شلوغ کنند

اگر بتوانم با این همه کوه حرف بزنم  
و از قله هایم بخواهم که بازارچه هایم را  
از تظاهرات دیروز سرزمین من خبر کند  
می توانم در ارتفاعی پرواز کنم  
که عشق را از دیوارهای قدیمی بردارم  
و به سینه ی کوچی های ایران بیاویزم .